

گوئدر گرالل نوبل بهترین رمان نویسنده لاسال را ربود



۲۷ سال بعد از هاینریش بل، آخرین نوبل ادبی قرن مجدداً نصیب یک نویسنده آلمانی شد. آکادمی سلطنتی سوئد، جایزه نوبل ادبی امسال را به خاطر ترسیم چهره فراموش شده تاریخ در داستان‌هایی با شادی سیاه، به گوئتر گراس، متولد ۱۶ اکتبر ۱۹۲۷ در داننزیگ (امروز گدانسک واقع در لهستان)، اهدا کرد. گراس با رمان معروف "طلیل" (۱۹۵۹) که فیلم ساخته شده از روی آن جایزه فنیوال کن را کسب کرد، پا به عرصه ادبیات گذاشت و از آن به بعد به عنوان یکی از مطرح‌ترین رمان‌نویسان آلمان و جهان شناخته می‌شود.

گراس در آخرین کتاب خود، قرن من، قرن

بیستم را، به شکل هر سال متنی با روایتی از جنس و سن و موقعیت اجتماعی مختلف، مرور می‌کند. اهداکنندگان جایزه، در کارهای وی، بر "مرور گسترده تاریخ با یادآوری انکار شده‌ها و فراموش شده‌ها: قربانیان، بازنده‌ها و دروغ‌هایی که اشخاص می‌خواهند فراموش کنند زیرا زمانی آنها را باور داشته‌اند" انگشت گذاشته‌اند.

گوئتر گراس در مورد خودش گفته است: می‌گویند که من یک نویسنده متعهد هستم، یک نویسنده سیاسی. هم اشتباه است و هم درست. من مخالف روشنفکرانی هستم که بیانیه می‌نویسند... اگر کسی می‌خواهد چیزی را تغییر بدهد، باید به سختی روی جزئیات کار کند، همان‌طور که من به هنگام فعالیت‌های سیاسی این کار را می‌کنم. در طول ۵ هفته، ۵۲ سخنرانی ایراد کردم... من حق دارم که یک شهروند باشم. همان‌طور که پیس و رمان می‌نویسم چون نویسنده هستم، متونی را هم برای سخنرانی می‌نویسم که ابدی نیستند، زیرا یک شهروند هستم."

بخشی از "قرن من" MEIN JAHRHUNDERT، آخرین رمان "گوئتر گراس" برنده نوبل

ادبی ۱۹۹۹.

نادر بکتاش

۱۹۳۸

بماند و اوقات زیاد دیگری از کلاس تاریخ را برای صحبت در این باره و خواندن اسنادی در مورد سیناگوگ‌های سوخته و ۹۱ یهودی که کشته شده بودند، صرف کرد. فقط داستان‌های غم‌انگیز. در حالیکه در برلن -چه می‌گویم؟ در تمام آلمان!- همه خوشحال بودند، چون بالاخره همه آلمانی‌ها یکی شده بودند. با او، مساله همیشه فقط حول ماجراهای کهنه و اینکه چطور به اینجا رسیده‌ایم، چرخ می‌زند. باید بگویم که با این داستان‌هایی که در باره اتفاقاتی که آن زمان در اینجا افتاده بود تعریف می‌کرد، دیگر داشت حوصله همه را سر می‌برد.

در جلسه اولیای دانش‌آموزان، تقریباً همه حاضرین از چیزی که آنرا "وسوسه گذشته" آقای هوسل نامیدند، انتقاد کردند. حتی پدر من هم که خیلی علاقه دارد از آن وقت‌ها صحبت بکند - مثلاً تعریف کند که چطور پیش از اینکه دیوار برلن را بسازند، از منطقه تحت اشغال شوروی فرار کرد تا به سوآب، که به زحمت قبولش کردند، بیاید - به او گفت: "طبیعتاً، ایرادی به این نیست

دردسرها با معلم تاریخ وقتی شروع شد که ناگهان بر صفحه تلویزیون دیوار برلن را که شکاف برداشته بود و همه آدم‌هایی را که می‌توانستند به غرب بیایند - حتی مادر بزرگ که در پانکو زندگی می‌کند - دیدیم. لابد آقای هوسل فکر می‌کرد که کار خوبی انجام می‌دهد که فقط از فروپاشی دیوار برلن حرف نمی‌زند و از ما می‌پرسد: "می‌دانید که در یک ۹ نوامبر دیگر، در آلمان چه اتفاقی افتاد؟ مثلاً، دقیقاً ۵۱ سال پیش؟"

چون همه‌مان به‌طور مبهم چیزهایی می‌دانستیم اما هیچکداممان دقیقاً اطلاعی نداشتیم، شب بلور را برایمان توضیح داد. اسمش این بود، چون در تمام آلمان ظرف و ظروف زیادی را که مال یهودی‌ها بود شکسته بودند، و بخصوص تعداد زیادی گلدان‌های بلور را. همچنین، با آجر، تمام ویتترین‌های مغازه‌هایی را که صاحبشان یهودی بود، خرد کرده بودند. و چیزهای با ارزش زیاد دیگری را هم، احمقانه، داغان کرده بودند.

شاید اشتباه آقای هوسل این بود که توانست در همین حد